

خطر روزمرگی

درباره تهدید اصلی که متوجه شرایط امروز ایران و دولت پزشکیان است



مجید یونسیان

روزنامه‌نگار و تحلیلگر سیاسی

در اقلیم گمشده خرد و مصلحت در ایران معاصر، آنچه همیشه خطر اصلی بوده است و خواهد بود، نه دشمنان خارجی اند و نه دشمنی‌های ناخبرداران داخلی؛ بلکه روزمرگی‌ها و سرگرگی‌های است که زیوردرشت، ما را در حصار خود گرفتار می‌کند و وقتی چشم‌باز می‌کنیم، می‌بینیم عمر و سرمایه و همه آنچه را که برای آن جنگیده‌ایم، از دست داده‌ام و سپس، حسرت این را می‌خوریم که ای کاش همان نقطه آغاز باقی مانده بودیم و این همه عقب نمی‌رفتیم.

همه دولت‌هایی که در نیم‌قرن گذشته در ایران سرکار آمده‌اند، تنها در یک چیز مشترک بودند آن هم، شعار و وعده برای بهبود و اصلاح است. همه از روز اول شعار «تغییر» دادند، همه شور و امید آفریدند. اما نقطه پایان همه، تنها یک واقعیت بود و آن هم اینکه چندان اتفاقی اساسی و متناسب با آن وعده‌های تغییر رقم نخورد و بخش مهمی از وقت و انرژی دولت و ملت، صرف روزمرگی‌های خسته‌کننده، سرمایه‌سوز و اسفبار شد. شاید این سخنان آزاردهنده باشد، شاید به مزاج خیلی‌ها خوش نیاید، شاید خیلی‌ها چنین سخنانی را برتابند و آن را منفی بافی بدانند؛ اما آیا تغییری در واقعیت ایجاد خواهد شد؟ گاهی بعضی خبرهای ساده و پیش‌پاافتاده تمام باورها و وجود انسان را می‌سوزاند. خبرهایی که خیلی‌ها آن را بی‌ارزش تلقی می‌کنند؛ اما حقیقت این است که در واقع، همین خبرهاست که بی‌تفاوتی نسبت به آن، حتی بسیار نگران‌کننده‌تر از خطر تهدید حمله نظامی به این اقلیم و وطن‌راهشده است. حتی اگر رژیم‌نشانیا هو تهدید به حمله اتمی می‌کرد، اینقدر هولناک نبود.

پنجاه سال پیش این مملکت یکی از بهترین استادیوم‌های ورزشی خاورمیانه را داشت که به آن فخر می‌فروخت؛ اما امروز یک زمین چمن مناسب که تیم ملی بتواند مسابقه‌های آبرومند برگزار کند، ندارد و رسانه‌های کشورهایی که پنجاه سال پیش حتی توان داشتن یک تیم فوتبال آبرومند را نداشتند، پیشنهاده می‌دهند که برای ایران یک استادیوم بسازند تا آبروی خاورمیانه حفظ شود. چه اتفاقی افتاده است که به این روز افتاده‌ایم؟ در هر حوزه‌ای که سرک بکشیم، حال و روزمان همین است؛ جز چند حوزه که آن هم در خور تأمل است و اتفاقاً، همان جایی است که خواسته یا نخواسته روزمرگی بر آن غلبه نداشته است.

آیا کسی، گروهی، حزبی، دسته‌ای یا دولتی در این وضعیت، متهم و مقصر است؟ اگر به چنین پاسخی حتی فکر هم نکنیم، دچار یک خطای بزرگ و راهبردی شده‌ایم؛ چون همه ما مقصریم، مایی که حتی با سکوت و بی‌تفاوتی خود، این مسیر ناهموار را هموار کرده‌ایم، مایی که فرهنگ‌بی تفاوتی و دورویی را جایگزین فرهنگ درست کرده‌ایم، مایی که اندیشه نفرت را جای درخت دوستی نشانده‌ایم، مایی که دین رحمانی را به غضب خدایی تفسیر کرده‌ایم، مایی که وحدت و همبستگی را غلط نوشته‌ایم و «با خود بودن» را جای «با دیگری بودن» نشانده‌ایم. آنچه پیش از همه یاد گرفته‌ایم و املای آن را در هر امتحانی بیست می‌گیریم، توانایی در ساختن بحران است. تولید ناامیدی است. آن هم نه برای دشمنان، بلکه برای خودمان.

امروز پس از پشت سر گذاشتن سال‌های حسرت و ناامیدی، دولتی سرکار آمده است که جان خسته انسان ایرانی را تا حدودی حیات دوباره بخشد است. فردی سکان‌دار دولت شده است که حرف‌هایش به دل نمی‌نشیند. خیلی زود است اگر بخواهیم برای دولت

پزشکیان سرنوشت دولت‌های پیشین را ترسیم کنیم. اما واقعیت این است که هر چه زمان می‌گذرد، این التهاب درونی بیشتر شعله‌ور می‌شود که نکند او هم در این تاروپود عنکبوتی گرفتار شود. او هم به همان چاهی بغلتد که دیگران غلتیدند. او هم اسیر همان قومی شود که با بابه و چه‌چه عده‌ای در صدر نشست و بعد آنچه رخ نمود، پیمودن همان مسیر بی‌انتهای چالش و بحران‌هایی بود که همه گام‌به‌گام پرورده شدند تا این اقلیم همچنان در تنگنای بحران‌های خود مشغول باشد و نتواند گام‌های فرورفته در مرداب‌های بی‌کفایتی را از زنجیرهایی که با توهم به هم گره خورده‌اند، بگشاید. وعده‌ها و شعارها فراموش شود و امیدها به یاس و سرخوردگی بیانجامد. اکنون دولتی استقرار یافته است که رئیس آن در نشست خبری ابرپروژه آن را «امید» معرفی می‌کند. آنهایی که باید وزیر و رئیس شوند و در صدر نشینند، به میمنت و مبارکی استقرار یافته‌اند که دست بر قضا، اغلب از حیوان‌اند و نام‌نیک و سابقه در خشان دارند.

اما آنچه این روزها بیش از هر چیز نگران‌کننده است، بحران‌هایی است که بازتولید می‌شود و به طرز عجیبی هم، خود را با راه و روش دولت جدید تطبیق می‌دهد. انگار از یک پتانسیل درونی پویا برای تطبیق برخوردار است. هنوز مسئولان جدید وزارت خارجه هیچ گام عملی برای ورود به تعامل با جهان برنداشته‌اند که سنگی بزرگ بر سر راه‌شان قرار گرفته است. اعلان فروش موشک‌های بالستیک به روسیه آن هم از سوی کسانی که نه سر پیازند و نه ته آن، و پیامد آن یک بحران دیگر که روشن است پشت آن یک بازی سیاسی است؛ یک بحران برای وزارت خارجه است. یک چالش دیپلماتیک است که انرژی زیاد باید مصروف حل آن شود. هیچ کس نرسید چرا و چگونه چنین اخباری و چنین بحرانی به وجود آمد و چه پیامدی خواهد داشت؟ این همان روزمرگی و وطنی است که سال‌ها سیاست خارجی ما را به آن بسته‌اند و گسستن از این طناب، نیازمند یک تصمیم بزرگ است که ای کاش هر چه زودتر گرفته شود.

مهمترین وعده و شعار پزشکیان بعد از وفای داخلی که بحمدالله اکنون تا حدودی در مسیر درستی است، تعامل با جهان است. آن هم آن قسمتی از جهان که با آنها مشکل و اختلاف داشتیم. بهتر است حداقل با خود صادق باشیم. مشکل ما با جهان، همسایگان دوست و هم‌پیمان و وفای روسی و چینی نبوده نیست، بلکه مشکل ما انسداد روابط متوازن با آمریکا و اروپاست و تا زمانی که با قاطعیت و شفاف مبنای این انسداد را نبینیم و حل نکنیم، کاری برای تعامل با جهان نکرده‌ایم و سیاست خارجی ما از آن نقطه‌ای که در این سال‌های اخیر بوده، گام مهمی به جلو بر نخواهد داشت.

این تنها تعامل سیاسی با آمریکا و اروپا نیست که باید درباره آن تصمیم‌شفاف بگیریم. بلکه دومین و شاید مهم‌ترین وعده آقای پزشکیان، حل مسائل مربوط به معیشت و تولید و سرمایه‌گذاری است که آن هم منوط به باز کردن قفل گردش پولی ایران در بازارهای معتبر جهانی است؛ دلار و یورو. تحقق این هدف هم دوره حل مشخص دارد؛ اول، روشن کردن سرنوشت FATF و دوم، تبیین مکانیسم رابطه اقتصادی و سیاسی با آمریکا. این دو موضوع، بحث امروز است؛ نه فردا و قبل از هر چیز باید تاووی مباحثه کارشناسی درباره آن شکسته شود و از منظر کارشناسی به این موضوعات در رسانه‌های عمومی و ملی پرداخته شود. متأسفانه تحت‌تأثیر فضای روانی و برخی گردن‌کلفتی‌های رسانه‌ای، دولت آقای پزشکیان و شخص رئیس‌جمهور و مشاوران و معاونان کاربلدی چون دکتر ظریف از ورود به این عرصه اجتناب می‌کنند. این وضعیت، مسیر حل مشکلات را طولانی‌تر و فرصت برای ادامه بحران‌ها را بیشتر خواهد کرد.

آقای پزشکیان و مجموعه دولت چهاردهم، باید خود را از روزمرگی‌ها، حاشیه‌ها و بحران‌ها نجات دهند و راه آن هم، اولویت دادن به موانع اصلی برای حل مشکلات کشور است.

تیتریک

HEADLINE ONE

۲

از مرصاد تا شورش در اوین

گفت‌وگو با ناصر رضوی کارشناس امنیتی درباره تابستان ۶۷



محسن صالحی‌خواه

گزارشگر هم‌میهن

درباره روایت شورش در اوین هم‌زمان با مرصاد پرسیدم، توضیحات مفصلی داد. این‌ها را فردی می‌گفت که گزارش عملیات مرصاد را برای مقامات عالی کشور تهیه و تنظیم کرده و به فراخور شرایط، به صورت حضوری برای شرح واقعه نزد آنان رفته بود. این سوال را ناخودآگاه پرسیدم. اصلاً در میان پرسش‌هایم نبود. شاید به این دلیل که فکر نمی‌کردم پاسخی به آن بدهد. گفت‌وگوی ما به بهانه سالگرد مرصاد بود. حدود پنج سال پیش که داشتم روی فیلمنامه مستندی

درباره سازمان کار می‌کردم، یکی از همکارهای قدیمی او را ملاقات کردم. نام و نشان‌اش افشا شده و بسیاری او را می‌شناسند؛ به تلویزیون هم آمده. گفت «سوال‌های عملیاتی‌ات را من بپرس اما برای بقیه مسائل مربوط به سازمان، نا‌صراً بپیدا کن.» ناصر رضوی را از طریق دوست سابقی که سال‌ها قبل با او مصاحبه کرده بود، پیدا کردم. همان پنج سال قبل او را دیدم و به سبک قدیمی‌ها، سوالاتم را گرفت، روی آن‌ها فکر کرد و پاسخ‌های مکتوبش را برابرم فرستاد. هنوز اسامی نفوذی‌هایی که برابرم نوشت - مثل حمید سیه‌پر نفوذی سازمان در وزارت سپاه، عفت غنی‌پور نفوذی در بیت امام خمینی و... - و چارت تشکیلاتی سازمان که ترسیم کرده بود را دارم و بعضی وقت‌ها برای برخی نوشته‌ها به آن‌ها رجوع می‌کنم. این بار - یعنی تابستان ۱۴۰۳ - قبل از سالگرد عملیات مرصاد با او به گفت‌وگو نشستیم که سه ساعت آن ضبط شد. گفت هر چه می‌گویم انتشار آن هم ممکن نیست. رضوی جانبا‌ز است اما نه جانبا‌ز درگیری‌های جنگل‌های شمال است. از بچه‌های جناح چپ سازمان مجاهدین انقلاب بوده. از آن‌هایی که سال ۱۳۶۰ به اوین می‌روند و شعبه ۲۰۹ را راه‌اندازی و مأموریت مقابله با سازمان را پیگیری می‌کنند. ابتدای انقلاب به کمیته می‌روند، سپس پاسدار می‌شوند و بعد از تشکیل وزارت اطلاعات مثل دیگر رفقایش به دولت می‌روند و می‌مانند تا روزی که بازنشسته‌اش می‌کنند. نام‌های شناخته‌شده بسیاری در خاطراتی که تعریف می‌کرد، وجود داشت. گاهی به مناسبتی خاطراتش به سمت سعید امامی می‌رفت. این بخشی از خاطراتش بیشتر در دهه هفتاد می‌گذشت. چند بار از سعید جباریان گفت؛ این بخش مربوط به دهه شصت می‌شد. رضوی تا سال ۱۳۸۴ در حوزه سازمان و در سطح مدیریتی کار کرد. مدتی به ایستگاهی خارج از کشور رفته بود و بعد هر در سال ۱۳۸۸ به گفته خودش، او را محترمانه بازنشسته کردند. این روزها، به هفتادسالگی نزدیک می‌شود. می‌گفت حدود ۹۰ ساعت تاریخ شفاهی در مؤسسه ایران ضبط کردند که امیدی به انتشارش ندارد. می‌توانم بفهمم چرا امیدی ندارد. واضح و بدون تعارف حرف می‌زند و خیلی از مسائل را شفاف مطرح می‌کند. امیدوارم آن صحبت‌ها هم منتشر شوند. آنچه می‌خوانید، بخش سوم مصاحبه ماست. دو بخش ابتدایی در سایت فراو منتشر شد اما برای بخش سوم، با هماهنگی مدیران رسانه، دنبال جایگزینی گشتیم تا در نهایت امکان انتشار آن را در هم‌میهن پیدا کردیم. با توجه به اینکه مصاحبه با رضوی سه بخش پیوسته داشت، بخش‌هایی از دو مصاحبه قبلی نیز به این گزارش اضافه شده است تا مخاطب به دلیل اینکه از سالگرد مرصاد فاصله گرفته‌ایم، ناگهان از میانه راه وارد گفت‌وگو نشود. فکر می‌کنم با گذشت ۴۳ سال از آغاز دهه شصت و ۳۶ سال از وقایع سال ۱۳۶۷ بتوانیم به زوایای گوناگونی از وقایع نگفته این مقطع تاریخی بپردازیم. بالاخره این وقایع رخ داده‌اند و سکوت درباره آن‌ها کمکی به هیچ کس نمی‌کند. نه می‌توان از آن‌ها فرار کرد و نه می‌توانیم آن‌را دفن کنیم. نه آن‌ها زنده می‌شوند و نه این مقطع از تاریخ پاک می‌شود. تاریخ فقط به گذشته مربوط نیست، بلکه آینده را نیز می‌سازد. امام علی (ع) در نامه به امام حسن می‌فرماید: «پسرم! گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می‌زیستند عمر نکرده‌ام اما در رفتار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار بازممانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که (بر اثر این آموزش‌ها) همانند یکی از آنها شدم بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخ‌شان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخر بوده‌ام (من همه اینها را بررسی کردم سپس) قسمت زلال و مصفا آن را از بخش کدر و تیره با شناختم و سود و زیان‌ش را دانستم.» (ترجمه آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی)

تحركات نظامی سازمان از چه زمانی کلید خورد؟

(مهران) عملیات ما در تهران است؛ و اعضای سازمان، شعار «امروز مهران، فردا تهران» را سر دادند. اما در نهایت، اتفاقی افتاد که تمام محاسبات سازمان را بر هم زد و آن هم پذیرش قطعنامه ۵۹۸ بود.

به‌مصادر رسیدیم.

خدمت شما عرض کنم که در آستانه مرصاد، مجموع نیروهای سازمان از ساکنان اشرف، آسرای پیوستی [نیروهای ایرانی اسیر در عراق که به سازمان پیوستند] و هوادارانی که از کشورهای خارجی آمدند، به حدود ۷ هزار نفر رسید. حتی در میان آن‌ها تبعه خارجی داشتیم. آنی حبیبی همسر فرانسوی یکی از نیروهای سازمان بود که در عملیات شرکت کرد. حتی بعضی بریده‌ها را برای شرکت در عملیات قانع کردند. رجوی شخصاً با سعید شاهسونی از اعضای ارشد و پیشین سازمان که آن زمان جدا شده بود، تماس گرفت. به طور دقیق برنامه را تشریح نمی‌کردند اما مشخص بود که قصد انجام کار بزرگی داشتند. اما همه این نیروها، رزمی نبودند. اصلاً فرصت آموزش پیدا نکردند.

بین صحبت‌های شما من یک سوال دیگری را مطرح کنم چون داریم وارد مسئله عملیات می‌شویم. تحلیل‌های مختلفی از مرصاد وجود دارد؛ به‌خصوص با توجه به حجم تلفات سازمان و نحوه مانور آن‌ها. این عملیات بر چه اساسی انجام شد؟

آنچه در مرصاد دیدیم، براساس تئوری آنتونیو گرامشی بود. گرامشی یکی از نظریه‌پردازان مارکسیست بود در دوران حکومت فاشیست‌ها که در ایتالیا زندانی شد و در زندان به دلیل بیماری فوت کرد. گرامشی می‌گوید یکسری رژیم‌هایی هستند که در واقع پایه‌ای ندارند. این رژیم‌ها معمولاً دو خط دفاعی دارند؛ یک خط دفاعی مرزی و یک برج و بارو در پایتخت. میان مرز و پایتخت هیچ خبری نیست. برج و باروی داخلی آن‌ها را از دست دشمنان داخلی و شورش‌ها حفظ می‌کند و خط مرزی، در برابر دشمن خارجی، اگر شما بتوانید کنار این خط دفاعی ارتشی را تشکیل دهید، دو جنگ در پیش دارید. یکی برای سوراخ کردن خط مرزی و دیگری در پایتخت. از مرز تا خط پادشاهی مقاومتی در برابر شما شکل نمی‌گیرد. در جوی با

سازمان از سال ۶۷ تحركات نظامی جدی خود را شروع کرد. هفتم یا هشتم فروردین ۶۷ سازمان عملیات آفتاب را انجام داد. خوب در جریان آفتاب، تعدادی اسیر و تلفات گرفتند و توانستند ادوات زرهی سنگین از ما غنیمت بگیرند. آغاز این عملیات نه به‌طور دقیق، اما به‌طور حدودی، مصادف بود با فروپاشی درونی جبهه‌ها. جبهه منززل بود. این عملیات و نتایج آن هم تا حدودی این وضعیت را به عراقی‌ها نشان داد. خرداد ۶۷ هم مهران دوباره سقوط کرد و سازمان در عملیات چلچراغ توانست شهر را اشغال کند. در این فاصله خیلی از جبهه‌ها از دست رفت؛ مثل فاو و مجنون.

چرا وضعیت به این شکل درآمده بود؟

به تاریخ که مراجعه کنیم، پاسخ مشخص است. همین چندروز پیش در سالگرد پذیرش قطعنامه، خاطرات آقای روحانی از مرحوم هاشمی منتشر و مسئله پایان جنگ منتشر شد. نیرو به جبهه نمی‌آمد. فرماندهان هم در نامه‌ای که به امام نوشتند، اظهار داشتند که تسلیحات به اندازه کافی نداریم و نیازمند سلاح‌های سنگین و پیشرفته هستیم. بمب اتم را هم ذکر کرده بودند. از طرف دیگر، نامه‌ای هم از طرف دولت مهندس موسوی به امام فرستاده شد که وضعیت کشور را شرح می‌داد.

خلاصه آن نامه، وضعیت بد اقتصادی کشور بود. نه می‌توانستیم نفت صادر کنیم، چون آمریکا تاسیسات را زده بود و نه می‌توانستیم واردات داشته باشیم، چون پول در کشور نبود. در چنین شرایطی بود که آقای هاشمی می‌گوید من خودم می‌روم مذاکره می‌کنم، قبول می‌کنم و امام به این دلیل که من چنین کاری کردم، من را محاکمه کند. نفوذی‌های سازمان هم وضعیت آشفتنگی شهرها و شرایط پشت جبهه را به سازمان گزارش می‌دادند. ما این مسئله را سال ۶۸ یا ۶۹ بعد از چند دستگیری به‌طور دقیق متوجه شدیم. بنابراین، وضعیت برای سازمان روشن بود: ایران توانایی ادامه ندارد، جبهه‌ها خالی شده و اوضاع آشفته است. در جریان همین وضعیت بود که در جوی در یکی از نشست‌های سازمان گفت بالاتر از اینجا



ادامه انفجار باتری‌ها در بیروت

گروه خبر: به‌دنبال انفجار هم‌زمان دستگاه‌های پیجر نیروهای حزب‌الله، بخش دوم این عملیات تروریستی روز گذشته با انفجار دیگر دستگاه‌های ارتباطی و الکترونیکی در مناطق مختلف لبنان ادامه پیدا کرد. هم‌زمان با برگزاری مراسم تشییع مهدی عمار فرزند نماینده حزب‌الله در مجلس لبنان، گزارش اولین انفجار داده شد. گزارش‌های نخستین حاکی از این بود که دستگاه‌های بیسیم منقر شدند. اما اخبار و تصاویری که با فاصله چند دقیقه از سوی رسانه‌ها و کاربران شبکه‌های اجتماعی منتشر شد، نشان‌دهنده انفجار دستگاه‌های مختلفی که از باتری استفاده می‌کردند بود. براساس گزارش‌ها، بیسیم‌های واکی‌تاکی (برد کوتاه)، لبتاپ، دستگاه‌های رادیو، تلفن همراه، دستگاه حضور و غیاب و پمپ‌های خورشیدی از جمله دستگاه‌هایی هستند که در جریان موج دوم، منقر شدند. تا زمان تنظیم این گزارش، وزارت بهداشت لبنان آمار رسمی تلفات این حمله تروریستی را ۹ کشته و بیش از ۳۰۰ زخمی اعلام کرد.

واکنش مقامات ایران به موج اول انفجارها

مسعود پزشکیان، رئیس‌جمهور در جلسه دیروز هیئت دولت درباره انفجار پیجرها صحبت کرد. به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی دولت، پزشکیان گفت: «اینکه از ابزارهایی که شکل‌مسروم‌برای ارتقای آسایش و رفاه‌حلق بشر ساخته